

اصول تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

ترجمه و نگارش قاری عبدالله خان
عضو انجمن - از سخندان فارس

- ۵ -

خ

مردم هند مخرج - خ - ندارند و خاء واقع در کلمات فارسی را - ك - كه - تلفظ میکنند و - خاء - در خود فارسی بحروف ذیل بدل می شود :-

(۱) به سین مانند - شناخت - شناسد.

(۲) به شین مانند افراخت ؛ افراشد.

(۳) به ك مانند خمان ؛ کمان . خمند ؛ کمند.

(۴) به ها مانند خاك ؛ هاك (شخم) بوم انسانی و مطالعات فرسنگی

از آنجا که (خاء) در خود زبان فارسی بدیگر حروف ابدال میشود جا دارد که از ورود بهند نیز لهجه او تغییر یابد. پس اگر لفظی در فارسی و لفظی در سانسکریت مجهول بوده ؛ بواسطه ابدال خا از کلمه فارسی هر دو متحد گردند دلیل است بر اتحاد ریشه هر دو که در نتیجه انقلاب زمانه و مسافه زمان و مکان تغییر لهجه نموده چه وقتیکه اختلاف محیط در سائر چیز ها اثر میکنند در تغییر لهجه نیز اثر دارد .
حاء فارسی گاهی در سانسکریت به سین بدل میشود مانند :

خورن - در فارسی و سور در سانسکریت که بمعنی آفتاب است و (هور) که بهمین

معنی در فارسی قدیم بوده اصلاً زبان ژند است .

خواب: در فارسی و سوین و سوآپ در سانسکریت بیک معنی است

خواهر را: در سانسکریت سوسری گویند.

خوش: در فارسی بمعنی خوب است مانند خوش آواز، خوشبو و غیره و در سانسکریت

سو: مانند خوش حرفی است که از ترکیب با الفاظ دیگر اسم صفت از برای

حسن میشود مانند: سناد خوش آواز

سکنند خوشبو، اما شو مانند خوب در فارسی اسم صفت است حاجت ترکیب

بلفظ دیگر ندارد و گویا تنها باء حذف و زیاده گشته و آنهم در اثر انقلاب ادوار

و اختلاف محیط بوده.

خود: در فارسی و - سو - در سانسکریت بمعنی خویش آمده و این لفظ بر اصل

خود بوده از اشتقاق و ترکیب فارغ است و اگر سوٹ تلفظ میشود از اثر قرب

مخرج ت - و - د - است که بهم بدل گشته اند.

خوی: در فارسی و سوید در سانسکریت بیک معنی است و قرار قاعده سانسکریت

دال در - سوید - نیمه تلفظ میشود و از عدم اطلاع فارسی زبانها آنرا ترك دادند.

خسر: در فارسی و سوسر و شوسر در سانسکریت بیک معنی آمده.

گاهی خا در سانسکریت آواز شین میدهد

خوب: فارسی است - و شبه در سانسکریت مرادف آنست.

خون: فارسی است و شون در سانسکریت بمعنی سرخ و شونت بمعنی خون آمده.

خوك: در فارسی و شوكر در سانسکریت آمده و راء واقع در سانسکریت

در فارسی اکثر حذف می شود. (رجوع بفصل - را -)

خشك: فاسی است و ششك در سانسکریت مرادف آنست.

گاهی: خا؛ در سانسکریت آوازك یا كه میدهد مانند:

خاشه - خاشاك ؛ فارسی است و در اصل خاشه بوده (اك) دران از برای نسبت بازآید است .

كشا ؛ در سانسکریت بهمین معنی است كه الف مده بعد از خا از ان افتاده یا در فارسی زیاده آمده و (هـاء) مختفی از خاشه در سانسکریت به الف بدل گشته و این چندان سخن نیست چه های مختفی اصلاً برای اظهار حرکت است .
خر ؛ فارسی و در سانسکریت کهر آمده .

خم و خنب ؛ فارسی و کنه در سانسکریت مخنی آنست .

چرخ ؛ فارسی بقلب و ابدال خچر و چکر گشته .

خشخاش ؛ فارسی را در سانسکریت کس کس و کس تل گویند .

شاخ ؛ فارسی است و در سانسکریت شا کها تلفظ می شود .

ناخن ؛ فارسی است و در سانسکریت نکھ گویند زیادنی نون محاوره عام است (رجوع به فصل ف - نون)

سخت ؛ در فارسی معروف شو سخت در سانسکریت سامعنی قوت آمده و ظاهر است که چیز سخت هم خود دارای قوت باشد و هم قوت نگیرد خواهد . شاید هر دو بك لفظ بوده در معانی مجازاً تغییر آمده باشد .

دشخوار ؛ فارسی و بمعنی دشوار است و دشکر در سانسکریت مرادف آنست :

خا ؛ در سانسکریت به - ها هم بدل میشود مانند :

دختر ؛ در فارسی و دهتری که در سانسکریت آمده . دانشمندی از رویا می نویسد :

دهتری در سانسکریت مشتق است از (ده) یعنی شیر دوختن و در قرون قدیمه کار

دختران بی شوهر در خانه شیر دوختن بوده ازینجهت دختر را دهتری میگویند .

حال آنکه در فارسی دوختن بهمین معنی و دختر از آن مأخوذ است و دوشیزه در فارسی بمعنی دختر بکر نیز از دوختن مشتق است. خان آرزو میگوید؛ دوشیزه اول بمعنی دختر کوچک بوده که بدوشش بر میدارند بعدها بمعنی مطلق دختر استعمال گشته و باز بر دختر (بکر) اختصاص یافته. ولی هزاران سال گذشته که میداند که اصل آن چه بوده چه هیچکس سند ندارد:

فائده: در زبان انگلیسی - سستر - بمعنی رشتن بوده و چون در عهد پیشین در اروپا دختران در خانه نار می‌ریشند تا امروز دختر را بزبان انگلیسی - سستر - گویند. خون: در فارسی مشتق از خواندن - و هان - در سانسکریت بهمین معنی است و صیغه مضارع آن در فارسی - خواهد - و در سانسکریت هوایت آمده.

خرامیدن - خرام: در فارسی بمعنی رفتار بناز و - کرم - در سانسکریت کوئی همان لفظ و همان معنی است.

خریدن - خر: در فارسی معروف و - گرمی - در سانسکریت خریدنی را گویند.

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دال در فارسی بسبب قرب مخارج و موافقت طبیعی بچند حرف بدل می شود چنانچه گاهی به - نا - مانند دراج و راج و کد خدا و کتخدا و گاهی به کاف و این طبیعت در الفاظ سانسکریت نیز اثر نموده است.

اندر: فارسی است و مقابل آن در سانسکریت - انتر - آمده

ایدر: در فارسی و - اتر در سانسکریت بمعنی اینجا آمده (رجوع به فصل الف متحرك)

زاد: زاد و بوم بمعنی معروف فارسی است و (جات) در سانسکریت بهمین معنی

است. و در عربی ذاتی بمعنی نفسی است. در اینصورت از پهلوی مأخوذ باشد.

- بادام: در فارسی و - با قام - در سانسکریت بيك معنى است .
باد: فارسی و مقابل آن وات در سانسکریت آمده .
بدست: در فارسی بمعنی شبر و در سانسکریت وتست مرادف آنست .
مادر: فارسی و مائتری مقابل آن در سانسکریت است .
مرده: در فارسی و مرث و مرثك در سانسکریت بيك معنى است (رجوع به ابدال ها به كاف)
بید: در فارسی درخت معروف و ویتز در سانسکریت مرادف آنست (رجوع به حذف ها)
پدر: را در سانسکریت پتری گویند .
دند: در فارسی واحد (دندان است) که متروك کشته و دندان جمع آن مستعمل است و دنت: در سانسکریت مقابل آن آمده .
سرد: در فارسی و شرد - شرت در سانسکریت بيك معنى آمده . طرفه آنکه در عرفی سرما را شتا میگویند .
سد: در فارسی و - شت در سانسکریت اسم عدد (۱۰۰) معروف است .
پود: در فارسی بمعنی معروف و بیونی در سانسکریت مرادف آنست .
گاهی دال به جیم بدل میشود و تلفظ آن در سانسکریت
داماد: در فارسی و جامائتری در سانسکریت که بيك معنى آمده .
گاهی دال به كاف بدل می شود مانند :
اژدر: در فارسی و اجگر در سانسکریت .

د ه

این حرف در فارسی نیست و عوض آن دال خالص تلفظ میشود مانند :
بند: در فارسی بمعنی گره و غیره اسباب بستن و حاصل مصدر بستن هست و مجازاً .

بمعنی قید آمده و در برابر آن در سانسکریت (بنده) است که ماخذ و معنی آن
بایندیکی است (رجوع به فصل ب) .

دود : در فارسی معروف و دهنوم در سانسکریت بمعنی آن آمده .

دیر : در فارسی ضد زود و دهر در سانسکریت بمعنی شخص متحمل و دهر به .
دیر نمودن و توقف کردن را گویند .

گندش (۱) : در فارسی و گندهك در سانسکریت گوگرد را گویند .

گندم : را در سانسکریت گودهوم گویند .

دایه : (مرضع) را در سانسکریت دها گویند .

د

طبیعت این حرف با خاك عرب و عجم سازش ندارد و نعم البدل آن دال خالصست
آده : در فارسی و - آده در سانسکریت بمعنی چوبهایی است که برای نشستن مرغان
بزمین . تعبیه کنند و آنچه آن باشد که دو چوب بلند را در زمین مقابل هم رکز نموده
چوب دیگری بر زیر آن دو چوب افقی به بندند و چوبی که در قفس مرغان
میگذرانند نیز ازین قبیل باشد .

دول : در فارسی و دول (دال مخلوط به ط) در هند و ستان دول آب را گویند
مگر در هندی برج پاشانه در سانسکریت طرفه آنکه در عربی مرادفش (دلوم) آمده
که مقلوب آنست .

ده

این حرف خواهر د (دال مخلوط به ط) است :

(۱) كندك نیز در فارسی بمعنی گوگرد است جهانگیری ، و شاید همین كندك را
در سانسکریت - كندهك - تلفظ کنند .

دهل: در فارسی و دهل در هندی رج باشایک معنی است اگرچه در سانسکریت نیامده. و بتأمل ظاهر میشود که طبل، تول، دول، دهل، دهل، همه یک چیز بوده و در اثر سفر در عرب و فارس اواز و لهجه هر یک بدل گشته.

ر

راء در فارسی اکثر بحرفهای قریب المخرج بدل میشود از انجمله است ابدال ان؛ گاهی بنون مانند استوار- استوان و گاهی به لام مانند سوفار، سوفال گاهی زیاده و حذف میشود مانند، کابک، کاوک و کاورک مزید علیه ان یا گشته: که محذوف منه از گرسنه است.

گاهی را به ها بدل میشود مانند: آسه (۱) مبدل از آسر و اگر لهجه آن در سانسکریت بهمین مناسبت بدل شود نیز جا دارد.

آغاز: در سانسکریت (اگر) تلفظ می شده را به الف بدل و (زا) زیاده گشته. تار: فارسی و در برابرش در سانسکریت تان- رتنتو آمده و تانا مأخوذ از ان است. پور: فارسی و در برابر آن در سانسکریت پتر است و پورم نیز آمده.

تارک: معروف و در سانسکریت تالو در برابر آن آمده.

گاهی را تنها در سانسکریت میباشند در فارسی مانند:

کافور: در فارسی و کریور در سانسکریت. که الف در کافور بدل است

از راه اول در کریور.

شغال و شگال: در فارسی و شری گال در سانسکریت است.

تشنه: (معروف) و ترشنا در سانسکریت تشنگی را گویند.

شکر: فارسی است و در برابر آن شرکرا در سانسکریت آمده.

(۱) آسه زمینی است که برای کشت مهیا سازند.

آك : در فارسی درختی است جنگلی که شیرۀ آنرا میگیرند و در سانسکریت آرك گویند .

اشك : در فارسی معروف و در برابر آن در سانسکریت اشرواست .

كام : در فارسی و گرام در سانسکریت و گاؤن در برج باشا بیک معنی است .

پیمانه : (معروف) را در سانسکریت (برمان) گویند .

گاهی (را) در فارسی می آید و در سانسکریت نمی آید مانند :

کبوتر : در فارسی و کبوت در سانسکریت مرادف آنست .

کرباس : در فارسی و کباس در سانسکریت بیک معنی آمده .

ز

این حرف در زبان فارسی بحروف ذیل بدل می شود (۱) به جیم مانند : روز -

روح (۲) به چ مانند بز شك ، بچشك (۳) بک مانند مزیدن مکیدن (۴) به •

مانند بازو ، باهو کوزیشت ، کوه پشت (۵) به با مانند آواز آوای .

در خاک هند آواززا بلند نیستود بلکه لهجه جیم را بخود میگیرد و گاهی به

ج ، که ه - ی نیز بدل میشود مانند . *کاه علم انسانی و مطالعات تاریخی*

روز ، روح : در فارسی معروف و در سانسکریت روزاوم میگویند و روحی در سانسکریت

بمعنی روشنی است . شاید مجازاً بمعنی روز آمده باشد .

ارز : بمعنی قدر و قیمت در خود فارسی نیز (ارج) استعمال یافته و ارجند ازو

ترکیب یافته و نیز :

ارج : در سانسکریت بمعنی قدر و قیمت و رتبه و منزلت آمده .

زبان : در فارسی و (جیها) در سانسکریت بیک معنی است .

زانو : در فارسی و جانو در سانسکریت آمده .

زار: جات (رجوع به فصل دال) .

زلو: وزبوك ' فارسی و جلو کا سانسکریتی است .

زمین: علمای علم لغت میگویند (زم) معنی سردی و زمستان از همین کلمه ماخوذ است و چون جرم زمین سرد است ازینجهت این نام از برای آن وضع شد و زمین را در سانسکریت جها گویند مشتق از جنم بمعنی پیدایش تمام مخلوقات ازوست .

کوز: در فارسی و کبجا در سانسکریت بمعنی احذب آمده و کبجا در لهجه هند کبرا گشته .

مازو: را که نمریت معروف شبیه بدانه های سرو و در اجزای مرکب نوشتن بکار می آید و بعض چیز را بدان رنگ میکنند در سانسکریت ما جو بهل میگویند .

زن: در فارسی مقابل مرد و جنی در سانسکریت در برابر آن آمده .

زنجبیل: را در سانسکریت شرنک بیر گویند مرکب از شرنک بمعنی شاخ و بیر بمعنی خشک و چون زنجبیل شاخهای خشک دارد باین نام مسمی گردید . این دو لفظ را نتوان مستقل و از یک پر خاندان گفت بلکه ازنجبیل از صادرات هند است و بواسطه طبابت و تجارت بعرب رفته و بطبیعت زبان عرب اینگونه تعریب گشته .
زبره: معروف و در سانسکریت آترا جیر یا جیرک گویند .

تیز: فارسی است و در برابر آن تیکشن در سانسکریت آمده درینجا آهنگ (کشا) (۱) کامل است شاید وقتی در اصل زبان تنها - ش - با - ک - تلفظ می شده تیشن یا تیکن و در اثر حذف ن که اکثر در هر دو زبان حذف می شود تیش یا تیک گردیده و پس از آن بابدال ش یا ک به زا - تیز - گردیده باشد .

(۱) - کشا - دارای چند آهنگ است .

بز: در فارسی بمعنی مطلق ایوان معروف و بوج در سانسکریت بز و لا غریبا
بمعنی بز ماده آمده.

گاهی را به - چ - بدل میشود مانند:

سوزن: در فارسی و سوچی در سانسکریت که بیک معنی است:

گاهی زا به که بدل شود مانند:

دراز: در فارسی و دبر که در سانسکریت.

و گاه به - ها - بدل شود مانند:

زر: در فارسی و هرن در سانسکریت بمعنی طلا نون در هرن اصلی نیست - ابدال

زا به ها عمومیتی دارد چنانچه در برابر زن امر از زدن هرن در سانسکریت

آمده و بدین قاعده - زر - از کلمه - هر - بقا یافته.

گاهی - زا - به - یا - بدل شود مانند:

زرد در فارسی مرادف زردیک و (نید) در سانسکریت که زا به یا بدل گشته.

زا در کلمه فارسی در سانسکریت به - ها - بدل میشود.

بازو - و - باهو: هر دو کلمه فارسی است چه در خود فارسی زا به ها بدل شود

و در سانسکریت نیز با هو گویند با مع علوم انسانی

ژ

ژ - حرف مختص زبان فارسی است در عرب و هند و اکثر مللک (ژ) تلفظ

نمیکنند این حرف در خود فارسی به بعضی حروف بدل میشود مانند فازه - فازه -

فاچه - کژ - کج - نژند - نچند و ابدال آن در سانسکریت بر وجه آتی است:

اژدها: در فارسی معروف واهی دَشک در برابر آن در سانسکریت آمده اهی

بمعنی مار بزرگ و دَشک بمعنی گزنده، ابدال زا به ها در هر دو زبان عمومی

دارد . - هی - زیاده کشت نخست ش به س و بعد به - ه - بدل شد و ک نیز به - ه - تبدیل یافت .

اژدر : همین اژدهاست که در برابر آن در سانسکریت (اجگر) آمده .
انکر (۱) : در فارسی و انکش در سانسکریت بمعنی کجک آمده که قبل را بدان می رانند .

س

س - نیز بسبب قرب مخرج به حروف ذیل بدل میشود : - ۱ - به جیم مانند دیواس و ربواج - ربباس رستی است معروف ۲ - به چ - مانند خروس خروج - باغسه باغچه - مردم شیراز صحن حوبلی را باغچه میگویند چه خانه های شیراز صحن و هر صحن باغچه دارد - ۳ - به - دال مانند یاس و یاد بمعنی حفاظت و (یادشاه از همین کلمه ما خود است) ۴ - به - شین - کتی - کشتی (کتین ، کوفتن) از آنجا که پهلوانها یکدیگر را کوب میدهند ، کشتی ؛ پهلوانی باشد .

فرسته فرشته (فرستاده خد اعن اسم) از اینجهت *طذوا الملقظ* فارسی و سانسکریت نیز ابدال این حرف آمده .

رتال جامع علوم انسانی

راست : ضد کج در فارسی و وجود در سانسکریت راست و آسارا گویند و - رز - در ژند بهمین معنی است . ج - ز - س هر سه قریب المخرجند و از همین الفاظ مبدله است (رجسته مخلوط به طا) در سانسکریت بمعنی بسیار راست و بسیار آسان که - ت - مذکور در فارسی بهت خالص بدل شده و قرینه است بر آنکه راست و رجست از یک ریشه باشد .

(۱) انکر به زاء معجمه بمعنی ییل و به - ژ - فارسی بمعنی کجک قبل باشد خاقانی گوید :
ییل مستم مغرم از انکر یا شویند از ان کر یا سایم دی هند و ستان یاد آورم
جها نگیری .

سایه : فارسی است و در برابر آن چها یا در سانسکریت آمده .
امثله ابدال به سین .

اسپ : را در سانسکریت (اشو) گویند (واو) به با- و- با- به پ بدل گشته .
باش در فارسی فعل امر و باس در سانسکریت بهمین معنی است .

کیسو : در فارسی موی دراز هر دو جانب سر را گویند و در سانسکریت کیش
بمعنی مطلق مو آمده .

ایاس : اهالی خراسان شبنم را (ایاس) میگویند و در سانسکریت او شای
گویند و اوش آخر شب باشد و اوش چیزی است که در آخر شب واقع شود
و ازینجهت شبنم را در فارسی شبنم میگویند که در آخر شب می بارد و همین اوش
دراز تغییر لهجه در زبان بروج باشا - اوس - گردیده .

سر : در فارسی و شرس در سانسکریت بیک معنی است - س مهمله به ها بدل
گشته سره گردید .

سرد : مقابلت و کوشه در سانسکریت شهرت نوخورد بهمین معنی است .

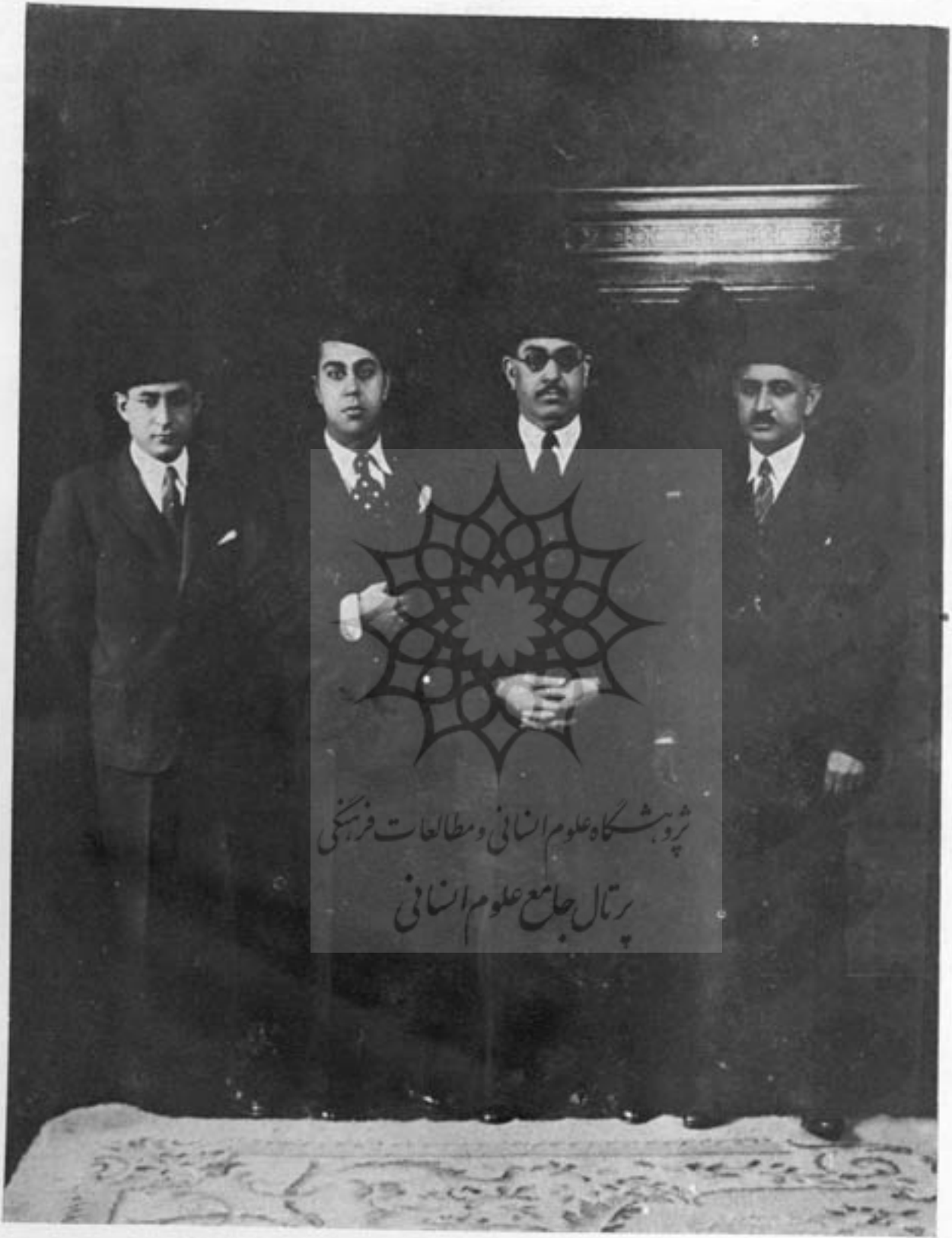
سرون : در فارسی و شرنیک در سانسکریت بمعنی شاخ آمده .

سربن : فارسی و (شروف) در سانسکریت در برابر آن است .

سریر : در فارسی فیدیم بمعنی جسم و کالبد بوده و در سانسکریت شریر بهمین
معنی است .

سد : اسم عدد فارسی است که امروز صدبصاد نوشته میشود و در سانسکریت
شت یشین و نا آمده .

مگس : فارسی را در سانسکریت مکشیگا گویند .



سفیر کبیر و اعضای رسمی سفارت کبیر ای افغانستان در مسکو



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سنگ : (معروف) را در سانسکریت شان میگویند .
 سین - به - وار - هم بدل میشود مانند :
 سان : که در فارسی برای تشبیه می آید و در سانسکریت وان بمعنی مشابه آمده .
 گاهی : سین حذف میشود .
 دشته : چیز محسوس و جمع آن دشتهها از الفاظ علمی در فارسی قدیم بوده
 و در سانسکریت درشت به ت مخلوط به طا . درشت : چیزی است که بچشم دیده
 شود چه نظر را درشتی میگویند . حال - را - سابق ذکر یافت .
 مست : فارسی است و در برابر آن در سانسکریت مدومت آمده .

(ناتمام)



گفتم مرا به تربیت از جهل یاک کن
 یا هر چه خوانده همه در زیر خاک کن
 (سعدی رح)

در خاک بالقان بر سبدم به عابدی
 گفتم مثال خاک تحمل کن ای فقیه